

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

یونس نگاه

۰۱ فبروری ۲۰۲۲



یونس نگاه

## کشمش خان لب چشمه



مطیع الله تراب را گردانندهٔ محفل شعر طالبان (چینه) چون نُقل برای آخر مجلس نگهداشته بود و هنگام دعوتش به استیج خطاب به حاضران گفت که حالا به انتظار شما پایان می‌دهم و شاعر آتشین‌زبان و انقلابی را می‌خواهم که چند شعر بخواند. در چند لحظه‌ای که او بر استیج چینه ایستاد، براستی متفاوت از دیگران بود. بیش از هرکسی واکنش برانگیخت و توجه را جلب کرد. طالبان از او راضی بودند. حتی رئیس مجلس، وزیر خارجهٔ طالبان، به او آیفون تحفه داد. به هیچ کس دیگری در آن ویدیو چنین تحفه‌ای داده نشد. مخالفان طالبان، به‌خصوص آنانی که با شعر مطیع الله تراب آشنا بودند، از او ناامید شدند و جمع بزرگی نفرینش کردند. ولی من به‌خاطر مهارتش در نقد طالبان آفرین می‌گویم. چرا؟

شعرش را قدم به قدم باهم بخوانیم تا توضیح دهم چرا او توانست از پیش چشم طالبان یک شتر بار سخن ممنوعه را ایستاده و آفرین گرفته گذر دهد. درین شعر تراب شاعر قومی است، برای آرزوی از دست رفتهٔ همبستگی پشتون‌ها مرثیه می‌خواند. او طالب و پاکستان را دشمن پشتون‌ها تصویر می‌کند. برای گذر دادن بار ممنوعه‌اش از گمرک

طالبان چند تا چاکلیت به مأموران سادهلوح آن گروه می‌دهد و در عوض آفرین و حتی مشوق مالیاتی می‌گیرد. او برای این کارش چال شاعرانه زد. نام رهبران طالبان را با صدای بلند در چند بیت خنثی به‌زبان آورد، طوری که اگر دقت کنیم در آن نام‌گیری‌ها نیز طالبان سادهلوح را فریب داده است.

له ممیره تر مرچله تر چناره  
خه شوی خه شولی د توری حجری یاره  
وا په خرو خاورو ناسته قلندرہ  
سر راپورته کره بوخل ملا عمره  
خلک وایی خط او بریتو لاس په کار دی  
ستا یعقوب د هیواد لوی سپه سالار دی

درین چند سطر، تراب ملا عمر را آدم خاکی، قلندری اهل منبر و سنگر و دهاتی نشسته زیر درخت چنار تصویر می‌کند. بر او نه لقب امیر، نه فاتح، نه رهبر و نه قهرمان می‌گذارد. طالبان از شنیدن صفات خاکی و قلندری خوششان می‌آید و این شروع خوبی برای آماده‌کردن ذهن بدوی آنان بود تا نشئه شوند و آقای تراب به جاهای ممنوعه شان دست اندازد! در همان چند سطر اول یک چندک سخت از طالبان می‌گیرد. او می‌گوید ای ملا عمر برخیز و ببین پسرت ملا یعقوب سپه‌سالار کلانی شده است. اما چگونه؟ مردم می‌گویند ملا یعقوب به‌زور خط و خالش (خط او بریتو) به قدرت رسیده است، نه هنر و توانایی. او در میان طالبان به مقبولک معروف است و زمانی یکی از حقانی‌ها نیز به کنایه او را مقبولک گفته بود.

بعد نوبت حقانی‌ها می‌رسد. آنان را نیز با گرفتن نام بزرگان از دست‌رفته شان نشئه می‌کند:

سلامونه ارواښاد جلال الدینه  
هیر می نه بی بدرالدینه تر سنگینه  
له زرمته تر خروار لاره اترنگه  
شاهیکوته د منصور په وینو رنگه  
په قومونو او په خیلونو قهر  
مونږ خورلی د تاریخ تیر کری زهر

جلال‌الدین حقانی، بدرالدین حقانی و منصور سه فرد مهم آن شبکه بودند. اولی رهبر و پدر حقانی‌ها، دو تن دیگر "شهیدان" درجه اول آنان می‌باشند که قول‌اردوها و قرارگاه‌های مهم طالبان به افتخارشان نام‌گذاری شده است. لشکر انتحاریان بدری نامش را از بدرالدین گرفته است. تراب بدون آن‌که به آنان شهید، قهرمان و نجات‌دهنده یا غازی بگوید یادآور می‌شود که سرزمین پکتیا و اطرافش به‌خون رنگین شده است. آن‌گاه از نفاق‌های قومی و قبیله‌ئی که این خون‌ریزی‌ها میان پشتون‌ها خلق کرده یاد می‌کند نه "آزادی و قهرمانی" که طالبان ادعا دارند. تراب این نفاق‌ها را زهر تاریخی می‌خواند و فریاد می‌زند که ما را به قبیله و خیل تقسیم نکنید:

نه اندر یم، نه نورزی یم، نه اخک یم، نه غلجی  
نه درانی او نه د کورک یم  
نه منگل شی، نه وردگ او نه غوریان شی  
خوک به ونه غوروی بیا هوبنیاران شی  
نه صافی یو نه شینوار او نه مومند یو

ټول قومونه د يوه ونې پيوند يو

په سينه بهادري ږدم در ته خپله کشمير خانه

اتا گله

اول گله!

او می‌گوید، هرکسی هستی و به هر خیل و قبیله‌ای تعلق داری، از تفرقه‌ها بگذر. من خودم به شانه‌ات مدال شهامت می‌آویزم ای کشمیرخان، اتاگل و اول گل. این نام‌ها نماد ساده‌لوحی می‌باشند. کشمیرخان، اتا گل و اول گل. به خصوص این اول گل به طالبان شباهت دارد. او می‌گوید شما را دیگران مثل کشمش‌خان نام کلان و میان تهی (اول گل) گذاشته مدال شهامت به‌سینه‌تان می‌آویزند تا مردم خود را بکشید. بیایید دست ازین کارها بکشید من مدال را به سینه‌تان می‌نهم.

بعد از دو نفر مشهور دیگر طالبان، ملا بورجان و ملا دادالله نام می‌برد. به نظر تراب آنان قهرمان نیستند و نام‌شان در کتبی‌ها و گورستان‌ها نمانده، فراموش خواهند شد:

کتیبي ورپسي گورم نادرک دي

د بورجان او دادالله قبرونه ورک دي

دوباره به ملا عمر بر می‌گردد و با اتکا به نام او سیاست طالبان را نقد می‌کند:

رانه ورک يي په هر لور درپسي لارم

وا پښتون ملا عمره بيا دي غوارم

ستا نشتون کي د کابل قصه اوږده شوه

د ملا نه د انصاف تله کړه شوه

دا به څه کيږي، څوک واړه او څوک زاړه دي

ځيني گونگيان او څوک کانه دي

تراب داد می‌زند که ای ملا عمر پشتون برگرد بیا که چه میراثی بر جای گذاشته‌ای! می‌گوید ملا عمر تو نیستی و قصه کابل طولانی شد، ترازوی عدالت در دست ملا کچووج گردید. روزگار ما چطور خواهد شد که حاکمان برخی بچه‌اند و برخی پیران لب‌گور، تعدادی گنگ و کسانی کر. این ملاهای ناعادل، کر و لال وطن را به چه روزی انداخته‌اند؟ تراب آخرین مشت‌هایش را وار می‌کند:

وا زما د پلار مي د نيکه ميراثه کوره

زه په شته ورونو کي ناسته يم بي وروره

د زره زوره، کموم دي کموم دي

پيغلنوبه، زروم دي، زروم دي

خطاب به کشورش می‌گوید، ای خانه میراث پدری، من برادر دارم اما بی‌برادر نشسته‌ام. این‌جا تراب به تکتازی طالبان و این‌که چطور باقی پشتون‌ها را از قدرت رانده‌اند اشاره دارد. او می‌گوید آرام نخواهیم نشست. بر احساسات (د زره زور) فایق خواهیم آمد و از خامی (پیغلنوب) عبور خواهیم کرد.

آمدن طالبان چیز مهم دیگری را نیز از پشتون‌ها گرفته است. تراب می‌گوید شب خواب دیدم که سرم را باختم. کدام سر؟ او می‌گوید با آمدن طالبان رهبری پشتون‌ها نابود شد و ملت بی‌سر گردید. پشتون‌هایی که فریاد آن‌طرف خط دیورند را می‌زدند، اکنون این‌طرف را نیز باخته‌اند. به زبان آوردن این ادعا در محفل طالبان آسان نیست. اگر زور

شیرینی و چاکلیت نبود و طالبان در خلسه فرو نمی‌رفتند، گفتن این بیت برای او اگر تنبیه نمی‌داشت، تحفه هم نمی‌آورد:

ما بیگا یو خوب لیده چی سر می بایلود

ما د کوز ناری وهلی، بر می بایلود

تراب می‌گوید ای آن‌که سرت را باخته‌ای، ای بی‌راه بیا به راه شو. آرام بگیر، بخواب و قرار گیر! تراب شورش‌گری و ناآرامی را علت این سرخوری می‌داند.

سر خورلی بی بی لاری

په لار شه

الالی لولو شه

په قلاشه

پشت این سرخوری کیست؟ او در قالب هشدار، سخن از اژدهائی می‌زند:

خو ای... خبردار شی

بیا بنامار درته پرشیری

په رگونو کی د خور اوبه بهیری

هره لومه هر یو دام د دی بنامار دی

هم لاهور په هر یو کلي هر یو بنار دی

ای پشتون‌ها باخبر باشید که باز هم اژدها زیرپای‌تان پهن شده است. بهرگ‌هایش آب آلوده جریان دارد. هر جا دام این اژدها پهن است. از لاهور که شهر اصلی و هویتی پنجابی‌هاست نام می‌برد و این که در هر قریه و شهر اژدهای لاهوری چمبر زده است. این اژدها کی‌هاستند؟ غیر از طالبان چه کسانی می‌توانند درین روزها اژدهای پاکستان باشند؟ اژدهائی که سر پشتون‌ها را خورده، و لر و بر هردو را از آنان گرفته است.

در آخر با بیت کوتاهی می‌گوید پادشاه منم (نه طالب و ملا عمر) و این‌گونه زیر دم ملنگ‌های طالب کنار چشمه (چینه) چوب زده نام‌شان را کشمش‌خان می‌گذارم و درد دلم را بیان می‌کنم:

زه پاچا یمه ملنگ اخلمه داسی

زه د زرونو نه قلنگ اخلمه داسی

طالبان مردم ساده‌اند. در آن جمع رهبری فرهنگی و مغزهای متفکر آن گروه نشسته بودند. امیرخان متقی که حتی زنان انجونی افغان در محافل خارجی با موهای آویزان تا شانه و لباس اروپائی تمجیدش کرده می‌گویند "خوشحال شدیم که ای‌طو یک وزیر گپ فام و هوشیار داریم"، در واقع یک کشمش‌خان است. بسادگی می‌توان با چند کلمه قلمبه جلو هوشش را به‌دست گرفت. آی‌اس‌آی با اینان همین کار را می‌کند که تراب کرد.

کاش امروز یک نیروی سیاسی می‌داشتیم تا در دیپلماسی و سیاست چون آی‌اس‌آی مهارت می‌داشت. کاش توانائی و مهارت شعری را که تراب نشان داد، گروهی از سیاست‌مداران دمکراسی‌خواه می‌داشتند و لگام این گروه فریب‌خورده را به‌دست می‌گرفتند.

طالبان جمعی از مردان ساده‌لوح فریب‌خورده‌اند. کشمش‌خان اند.

یادآوری اول: چرا من به این چیزها می‌پردازم؟ باور دارم که اکثریت مردم ما زحمت شنیدن سخنان یک‌دیگر را به خود نمی‌دهند. در بیشتر موارد ما با پیش‌فرض‌ها باهم‌دیگر روبه‌رو می‌شویم و از گوش‌دادن به مخالفان، رقیبان،

دوستان و هموطنان خود سر باز می‌زنیم. شنیدن بسیار مهم است. طالبان شنوندگان خوب نیستند. طالبان پیام حریفان، چال‌های رقیبان و چوبک‌هایی را که آی‌اس‌آی به جان‌شان می‌زنند، خوب نمی‌فهمند. ما مثل طالب نباشیم. سخنان همدیگر را به‌دقت بشنویم.

**یادآوری دوم:** متن شعر تراب را در انترنیت نیافتیم و از ویدیو کشیدیم. اگر دوستان جایی در آن متوجه خطا شدند، لطفاً اصلاح کنند. برای اصلاح املایش یک دوست حاکم بر املا و انشای پشتو را زحمت دادم.